

شب هزار و دوم شهرزاد ادگار آلن پو

مطالعه‌ی تطبیقی فصل هفتم کتاب سفر شهرزاد: فرهنگ‌های گوناگون حرمسراهای گوناگون با داستان کوتاه قصه‌ی

هزار و دوم شهرزاد از ادگار آلن پو

زاهره ذنیادیده

کتاب سفر شهرزاد که در 14 فصل کوتاه نوشته شده حاوی چالش‌های فاطمه مرنیسی، فمینیست مراکشی با خوانش‌هایی از شهرزاد است. او در این کتاب ردپای شهرزاد، قهرمان داستان هزارویک‌شب را در غرب دنبال می‌کند. به علاوه جستجوی معنای حرمسرا، مکانی که روایت شهرزاد در آن نقل می‌شود برای مرنیسی سرآغاز کاوشی جامعه‌شناسانه است. او به درون فیلم‌ها، تئاترها، نقاشی‌ها، ادبیات، فلسفه و فرهنگ روزمره‌ی غرب می‌رود تا اولاً ردپایی از شهرزاد صادر شده به غرب بیابد و دوماً به این سوال پاسخ دهد که آیا حرمسرا، صرفاً محدوده‌های مکانی و منحصر به شرق است؟ و البته در اثنای این جستجو مکرراً به معنای زن و زنانگی، بدن زن در فرهنگ غربی و شرقی و مسائل متعدد دیگر می‌پردازد. در فصل هفتم کتاب با عنوان «خرد در برابر زیبایی» نویسنده به داستان کوتاه ادگار آلن پو رجوع می‌کند که بحث اصلی ما در این نوشتار حول این فصل صورت می‌پذیرد.

ادگار آلن پو هزار و دومین شب از داستان هزارویک‌شب شهرزاد را نقل می‌کند. داستان کوتاه آلن پو روایتی فکاهی است اما مرنیسی به طنز کتاب توجهی ندارد و با شکافتن لایه‌های به ظاهر سطحی کتاب به نتایج مهمی دست می‌یابد. لازم به ذکر است که نویسنده پیش از پرداختن به این فصل مختصاتی از شهرزاد تالیف غرب را برایمان ترسیم کرده است: شهرزاد غربی به شدت اروتیک شده است، چرا که تعریف غرب از حرمسرا مکانی برای ایجاد رابطه‌ی جنسی افسارگسیخته است. بعلاوه شهرزاد در باله‌ی روسی سرگئی دیاگیلف در 1910 از خردمندی سیاسی به رقاصی صامت بدل شده است. مرنیسی می‌نویسد: شهرزاد باله‌ی روسی «با بدنی برنزه، لبخندزنان و پوشیده از جواهر و مروارید نه شبیه اثرهای جنسی بلکه خود جنس با تمام رخت و پخت منحرفی که تخیلات پایان قرن می‌توانست تدارک ببیند: نامتعارف، دو جنسیتی، برده و خشن» ظاهر شده بود (مرنیسی، 1400: 68) و دقیقاً خوانش‌های اینچینی از شهرزاد است که مرنیسی را بیشتر به داستان کوتاه آلن پو علاقمند می‌کند. او پیش از مطالعه‌ی کتاب نوشته: «شهرزاد مجبور شد تا سال 1845 منتظر بماند تا ادگار آلن پو شناخته شود... [او] مجبور بود از این سو به آن سوی اقیانوس اطلس برود تا مردی را پیدا کند که به او عقلی رشد یافته اعطا کند و او را "دختری سیاسی" توصیف کند» (مرنیسی: 64). اما دیری نمی‌پاید که نظر مرنیسی درباره‌ی طبع بلند پو نیز عوض می‌شود، چرا که آلن پو در هزار و دومین شب قصه‌گویی، شهرزاد را می‌کشد!

داستان از جایی آغاز می‌شود که آلن پو ادعا می‌کند که دنیای ادبیات تا کنون درباره‌ی سرنوشت شهرزاد به خطا رفته است. او برای تغییر سرنوشت شهرزاد به کتاب بمبگو همینه‌پانه¹ ارجاع می‌کند و می‌گوید: «سرنوشتی که در هزارویک‌شب رقم خورده گرچه در مجموع نادرست نیست دست‌کم آنطور که باید، کامل بیان نشده است» (آلن پو، 1394: 69). داستان هزارویک‌شب شهرزاد از جایی آغاز می‌شود که پادشاهی مستبد پس از خیانت ملکه‌ی خود در همخوابگی با غلامان که آن را نوعی شورش بر علیه سلسله‌مراتب ساخته شده تلقی می‌کند، عهد می‌بندد از تمامی باکره‌های کشور خود انتقام بگیرد. پادشاه هر شامگاه دختری را به عقد خود درمی‌آورد و در سپیده‌دم جان او را می‌گیرد. «او این کار را ادامه داد تا دیگر دختری نماند، مادرانشان سوگوار شدند و فریاد پدران و مادران بلند شد... آنچه در حکم جنگی میان دو جنس آغاز شد به یک غوغای سیاسی تراژیک تبدیل شد، پدران داغدار بر ضد شاه شوریدند. اینک فقط یکی از پدران درباری، وزیر پادشاه، مجری احکام اعدام، دو دختر باکره دارد: شهرزاد و خواهر کوچک‌ترش دنیاژاد» (مرنیسی: 51). بدین ترتیب شهرزاد تصمیم می‌گیرد جان خودش را فدا کند به این امید که جلودار سلسله‌ی تمامی ناپذیر زن‌کشی پادشاه شود. در هزارویک‌شبی که شهرزاد با پادشاه سپری می‌کند هر شب قصه‌ای ناتمام روایت می‌شود و پادشاه که تشنه‌ی

¹ بمبگو (به من بگو) همینه‌پانه (همینه یا نه)، معادل Tellmenow Isitsoornot، این کتاب در واقعیت وجود ندارد و آلن پو این نام را صرفاً برای این داستان اختراع کرده است.

شنیدن پایان داستان است، پی در پی مجبور به عهدشکنی در کشتن او می‌شود تا اینکه هزار و یک شب بدین منوال می‌گذرد و پادشاه به تمامی عهد خود را فراموش می‌کند و شهرزاد و تمامی باکره‌گان شهر نجات پیدا می‌کنند.

داستان کوتاه آلن پو از شب بعد یعنی شب هزار و دوم آغاز می‌شود. پو نقل می‌کند: «شب هزار و دوم شهرزاد گفت: خواهر عزیزم حالا که این مشکل کوچک یعنی اعدام حل شده و این تاوان نفرت‌بار ختم به خیر شده، عذاب وجدان دارم، چون از سر بی‌مبالاتی بقیه‌ی ماجرای سندباد بحری را از تو و پادشاه (که با عرض شرمندگی دارد خرناس می‌کشد و این کار در شان یک نجیب‌زاده نیست) دریغ کردم» (آلن پو: 72) و سپس شروع به نقل غرایب سفرهای سندباد می‌کند. فحوای داستان عجایبی از سرزمین‌های خیالی است که بی‌شابهت به اکتشافات علمی، پیشرفت‌های تکنولوژیکی، حقایق فیزیولوژیکی، مستندات جغرافیایی و ... نیست.² اما در طول روایت شهرزاد، رفتار پادشاه به مرور تغییر می‌کند. او ابتدا روایت‌ها را غریب می‌خواند، به مرور به مضحکه کردن آنها می‌پردازد و آنها را مهملات و خزعلات می‌داند و در پاراگراف انتهایی داستان بانگ برمی‌آورد که: «بس است! دیگر نه تحملش را دارم، نه تحمل خواهم کرد. با این اباطیل سرم را بدجور درد آوردی. به گمانم سپیده زده است. چند وقت است ازدواج کرده‌ایم؟ - باز عذاب وجدان به سراغم آمد- تازه داری قصه‌ی شتر یک کوهانه به هم می‌بافی؟ خیال کرده‌ای من احمقم؟ بالاخره باید بروی اعدام شوی!» (همان: 72) و اینگونه است که شهرزاد در پایان شب هزار و دوم اعدام می‌شود.

سویه‌ی ابتدایی نقد مرنیسی از پو رفتار پادشاه را نشانه گرفته است. مرنیسی می‌گوید برای مردان عامی اکتشافات علمی پیشرفته موهوم به نظر می‌رسد، به همین دلیل عنوان فرعی معروف پو این است: «حقیقت عجیب‌تر از تخیل است» (مرنیسی: 77). در واقع پو با مضحکه کردن پادشاه شرق در نپذیرفتن پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی به صورت ضمنی بر عقب‌ماندگی شرق از غرب صحه می‌گذارد و به قول مرنیسی اگر شهریار گوش فرا می‌داد مسلمانان جهان سریع‌تر پیشرفت می‌کردند و شهرزاد ما نیز نجات می‌یافت. به علاوه مرنیسی منتقد نوع شخصیت‌پردازی آلن پو از شهرزاد است. پو در ابتدای داستان خود برای اینکه ما را نسبت به شهرزاد بدگمان کند او را خواننده‌ی ماکیاولی معرفی می‌کند؛ همان ماکیاولی بدنام، نویسنده‌ی شهریار که سرآمد سیاست واقع‌گرایانه و البته مستبدانه برای به دست آوردن و حفظ قدرت در جهان است. به علاوه او، شهرزاد را وارث حوا می‌داند: «به هر حال شهرزاد فرزند خلف حوا، وارث هفت سبد سخن شد، هفت سبدی که می‌دانیم حوا از پای درختان باغ عدن چیده بود» (آلن پو: 72) و به این ترتیب ایده‌ی مکر زنان را نیز پیش کشیده است. مرنیسی می‌نویسد: «و بعد پو، طوری که انگار این کافی نبوده است با جلوه دادن حوا در جایگاه آغازگر، توان بالقوه‌ی اهریمنی شهرزاد را برجسته می‌کند: «نظر به اینکه شهرزاد وارث هفت سبد گفت‌وگو بوده است، باید این را هم بگویم که شهرزاد این سبدها را با هم ترکیب می‌کند و به هفتاد و دو سبد می‌رسد» (مرنیسی: 78). از نظر مرنیسی وقتی پو ما را وامی‌دارد که شهرزاد را هم‌ردیف ماکیاولی و حتی بدتر، همچون حوا ببینیم به شهرزاد خیانت کرده و با گذاشتن چنین باری بر روی دوش قصه‌گو عجیب نیست که او به باد فنا می‌رود. مرنیسی می‌گوید: اما برای من عجیب‌تر این است که شهرزاد پو مرگ خویش را می‌پذیرد! او فرار نمی‌کند یا با کلمات نمی‌کوشد شوهر ناخوش‌احوالش را از این کار بازدارد. او بی‌اراده مرگ خویش را می‌پذیرد. در متن داستان پو پس از شکایت پادشاه آمده است: «بر اساس همین‌هینه، شهرزاد با این گفته‌ها هم ملول شد، هم مبهوت؛ اما از آنجا که از پابندی وسواسی سلطان خبر داشت و بعید می‌دانست او کلام خود را پس بگیرد، با طیب خاطر به تقدیر خود گردن نهاد. وقتی طناب دار را دور گردنش می‌انداختند آسوده‌خاطر بود، زیرا می‌دانست هنوز قسمت اعظم تاریخ ناگفته مانده و شوهر بی‌رحمش با این اخلاق گند، همان بهتر که بی‌نصیب بماند، بی‌نصیب از شنیدن ماجراهای شگفت‌انگیز بی‌شمار» (آلن پو: 89). مرنیسی باوری فرهنگی را پیش می‌کشد که بر مبنای آن زن مسلمان را بسیار شبیه شهرزاد می‌داند: «کلمات تنها سلاح زن برای مبارزه با خشونت است که بر او اعمال می‌شود. مردان مسلمان می‌توانند قضا و قدری باشند ولی زنان مسلمان نمی‌توانند. حرف شهرزاد هم این است که زن مسلمان پیش از آنکه به مرگ تن در دهد باید مبارزه کند» (مرنیسی: 78).

² در ترجمه‌ی داستان شهرزاد آلن پو به فارسی، پانویسی برای برخی از غرایب ذکر شده در داستان قرار داده شده تا پاراگراف‌های مالیکولیایی پو را به گونه‌ای قابل هضم کند. برای مثال در پانویس این پاراگراف «ساحر دیگری موجودی ساخته بود که حتی سازنده‌اش در نبوغ باید پیش او لنگ بیندازد، زیرا از قدرت تحلیل چنان بالایی برخوردار بود که ظرف یک ثانیه محاسبات چنان گسترده‌ای انجام می‌داد که معادل کار دسته‌جمعی پنجاه هزار مرد سرزنده طی یک سال بود» نوشته شده: ماشین حساب بابیج (آلن پو: 85). برای نگارنده روشن نیست این پانویس‌ها تالیف نویسنده است یا توسط مترجم اضافه شده است.

مرنیسی کشتن شهزاد توسط پو را مجازاتی در برابر خرد تلقی می‌کند. زنی که جرات کند و خردمند باشد درجا مجازات می‌شود. او برای روشن ساختن مجادله‌ی میان خرد و زیبایی در غرب به فلسفه‌ی کانت ارجاع می‌کند. کانت زنانگی را مرتبط با زیبایی و مردانگی را مرتبط با والایی می‌داند، زن احساس می‌کند و مرد می‌اندیشد. او معتقد است: «زن باید از فهم عمیق، حدس و گمان‌های انتزاعی یا شاخه‌های بی‌روح ولی مفید دانش دست بردارد و آن‌ها را به مردان بسپارد... یاد گرفتن پر زحمت، حتی اگر زنی در آن بسیار موفق باشد شایستگی‌های متناسب با جنس زن را در او از بین می‌برد ... در عین حال [خرد] جذابیت‌هایی که زن با کمک آنها می‌تواند قدرت زیادی را بر جنس دیگر به کار بندد ضعیف خواهد کرد» (همان: 84). مرنیسی به ذکر مثال تووَدّه از قهرمانان قصه‌های شهزاد می‌پردازد و تلاش او را در جلب توجه خلیفه از راه معرفی توانایی‌ها و خرد خویش، استراتژی‌ای زنانه تلقی می‌کند و می‌گوید: «زن حرمسرا راهی ندارد جز اینکه بر روی عقل و خرد خود سرمایه‌گذاری کند. دنبال کردن توصیه‌ی کانت و قرار دادن خود در میان‌مایگی فکری نوعی خودکشی است» (همان: 86). به همین ترتیب شهزاد نیز اگر کتش زنان پیش از خود را پیش می‌گرفت یقیناً به سرنوشت آنان دچار می‌شد. مرنیسی یادآور می‌شود: سه سال قبل از پو نویسنده‌ی فرانسوی تئوفیل گوتیه هم در رمان شب هزار و دوم (1842) جان شهزاد را گرفته بود. گوتیه شهزاد را کشت چون نیروی الهام‌بخشی شهزاد تمام شده بود. اما پو شهزاد را کشت چون شهزاد زیاد می‌دانست. این استدلال به مرنیسی اجازه می‌دهد از داستان کوتاه ادگار آلن پو به فلسفه‌ی کانت پل بزند و به طرح پرسش‌هایی بپردازد: «چرا مردان شرقی و غربی در تمنای ایده‌آل‌های زیبایی متفاوت‌اند و ایده‌آل زیبایی درباره‌ی یک فرهنگ به ما چه می‌گوید؟ چرا مرد غربی پیشرویی مثل کانت، که بسیار دل‌مشغول پیشرفت تمدن بود، زنی با مغری فلج می‌خواست؟ آیا ممکن است در جهان اسلام خشونت علیه زنان به این دلیل باشد که توان تفکر زنان به رسمیت شناخته می‌شود، در حالی که در غرب اغلب زنان را قادر به تفکر عمیق یا تحلیلی نمی‌دانند؟» (همان: 88).

مرنیسی در طول فصلی که از نظر گذشت از سویی به تحلیل چرایی کشتار شهزاد، قهرمان شرقی داستان هزارویک‌شب توسط پو می‌پردازد و از سوی دیگر نقدی بر تفکر دنباله‌دار متفکران غرب در انحصار دانش (و طبعاً قدرت) به حیطة‌ی مردان، وارد می‌آورد. اگرچه روش نظری مرنیسی در طول تالیف این کتاب تا حدی تندروانه و متعصبانه به نظر می‌رسد اما از خلال جدل‌های او با نگاه غرب به شرق می‌توان آموزه‌های فراوانی کسب کرد. او پی در پی به فرهنگ شرق و آنگونه که خود، به عنوان زن مسلمان، مستقل و جسور پرورش یافته رجوع می‌کند تا به یادآوری این نکته بپردازد که "زنی که احمق باشد به هیچ‌جا نمی‌رسد." و البته بدیهی است که در تفکر پوسیده‌ی انحصار دانش، زنی که زیاد می‌داند محکوم به مرگ است! از این منظر داستان کوتاه آلن پو از حکایت شب هزار و دوم شهزاد برای مرنیسی صرفاً داستانی فکاهی و ساده نیست بلکه ایده‌ای ترسناک است که با باورهای ارتجاعی آمیخته شده است.

منابع:

-مرنیسی، فاطمه. 1400. سفر شهزاد: فرهنگ‌های گوناگون حرمسراهای گوناگون. ترجمه شیرین کریمی. نشر کراسه. تهران.

-آلن پو، ادگار. 1399. داستان‌های کوتاه ادگار آلن پو. ترجمه زیبا گنجی و پریسا سلیمان زاده اردبیلی. موسسه انتشارات نگاه. تهران.